



## بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش آموزان و دانشجویان - 10 / آبان / 1374

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز دانشجویان، دانش آموزان و فرهنگیان، بحمدالله قشر برجسته و ممتازی را در کشور ما تشکیل می دهند. چون تقریباً همه افراد حاضر در جلسه از چهره های جوانند، خوب است در آغاز عرایضم عرض کنم که جوانان در هر برهه ای از تاریخ کشورها و ملتها، می توانند یکی از مهمترین مراکز سعادت یک ملت باشند. علت هم این است که جوان از طهارت فطری برخوردار است. جوان، پاک و نالوده است. آلودگیهایی که در طول زندگی به سراغ انسانها می آید و زنجیرهایی بر دست و پای روح آنان می بندد و آنان را از حرکت و عروج و تکامل باز می دارد، در مورد جوانان یا وجود ندارد و یا بسیار کم است. جوان، مهبط لطف پروردگار است و در بسیاری موارد دل او محلّ جلوه عنایات ویژه الهی است. جوانان باید قدر این موهبت را بدانند. صفایی که می تواند روح انسان به دست بیاورد و با آن از لایه های گرفتاری مادی و آلودگیها و پلیدیها عبور کند و دامن خود را پاک نگه دارد، در جوانان بیش از همه انسانهاست. در روایات ما - شاید از قول نبی اکرم علیه و علی آله الصلوة والسلام - هست که: «علیکم بالاحداث»؛ یعنی در همه کارها توجه کنید. بخصوص اگر جوانان، اهل علم و معرفت و کسب کمالات فکری باشند - که عملاً قشر دانشجو، دانش آموز و طلبه در جامعه ما این گونه اند - به توجه کردن در همه کارها سزاوارترند. در این صورت، قشر جوان در دانشگاهها، حوزه های علمیّه و مدارس، قشر ممتازی از جهات گوناگون است. در سیاست، حرکات پیش برنده جامعه و آگاهیهای همین طور است. اما بالاتر از همه، آن نکته معنوی و روحی و آن گرایش عرفانی و الهی است. بنده لازم می دانم به شما جمع عزیز و گرامی که در واقع امثال شما، عزیزترین عناصر جامعه ما را تشکیل می دهند، عرض کنم که قدر خود را بدانید. دنیا برای فعالیت، کار، سازندگی، مبارزه و ساخته شدن به دست انسانهاست. همه این فعالیتها اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی، مبارزاتی و علمی و تحقیقاتی برای انسان لازم است. هر کس بر حسب نوبت، فرصت و سهمی که دارد، باید کار خود را در این زمینه ها انجام دهد. در این شکی نیست؛ اما فراتر از همه اینها یک نکته معنوی و الهی است و آن این است که شما در مسؤولیتی که بر عهده می گیرید؛ چه کار سیاسی باشد، چه کار علمی باشد، چه درس خواندن و درس دادن باشد، چه تحقیق و پژوهش باشد، چه ساختن و بنا کردن باشد و چه ویران کردن پایه های فساد و تباهی، باید یکی از این دو صورت باشید: کاری که می کنید شما را در آن سیر معنوی که اساس خلقت انسان برای آن است و بقیه چیزها مقدمه اند، یا پیش می برد و یا از آن باز می دارد. یکی از این دو صورت است و شقّ سوم ندارد.

همه تلاش ادیان الهی و سلوک معنوی و سعی پیغمبران و شهدای مردان بزرگ خدا برای این است که بشر را به راه اول بکشانند و در صراط مستقیم قرار دهند. یعنی بشر به سمت خدا حرکت کند، عروج معنوی و کمال انسانی بیابد، با خدا آشنا شود و آینده خود را که همان مرحله اساسی حیات بعد از مرگ است و بقیه مقدمه آن است، تأمین کند. «الدّینیا مزرعة الآخرة»؛ من و شما در این جا برای حیات ابدی مقدمه چینی می کنیم. هر کاری که در این جا انجام می دهید - تحصیل علم و تعلیم آن، مبارزه، ورزش، کسب دنیا و بنا و آبادسازی آن، کوبیدن دشمنان - باید دارای روحی باشد که شما را در صراط مستقیم به پیش ببرد. هر چه که شما را از این راه باز دارد، گناه است. گناه در اصطلاح دینی و در سخن انبیا یعنی عوائق و موانع راه کمال انسان. معنای گناه آن نیست که خدای متعال - العیاذ بالله - نمی خواسته بندگان خوشی و لذت داشته باشند. لذتی که انسان را از راه خدا باز دارد، مثل غذای مضرّی است که کسی می خورد و او را به مرگ نزدیک می کند. انسان عاقل این غذا را نمی خورد و این لذت را دور می اندازد. کسی که چربی یا قند خورش زیاد است یا ماده مضرّی در بدنش وجود دارد، از غذای لذیذی که آن ماده را در بدن او افزایش می دهد، پرهیز می کند. آن را نمی خورد و دور می ریزد؛ ولو خوردن آن غذا لذت داشته باشد. لذت



این غذا برای یک لحظه است؛ بعد بدبختی و گرفتاری اش گریبان انسان را می‌گیرد. گناه چنین چیزی است. به همین جهت است که در قرآن به استغفار تکیه شده است. آیات کریمه ای که چند لحظه پیش، نغمه روحبخش آنها فضا را پر کرد، همین مضمون را داراست: «والَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ»؛ کسانی که وقتی کار خلافی انجام می‌دهند یا به خودشان ظلم می‌کنند - گناه، ظلم به خود است - به مجرد این که به خود ظلم کردند، «ذکرو الله»؛ به یاد خدا می‌افتند و «فاستغفروا لذنوبهم»؛ سپس از خدای متعال طلب مغفرت می‌کنند. «و من یغفر الذنوب الا الله»؛ و کیست که بیاورد گناهان را جز خدا. جوان باید مظهر پرهیز و استغفار باشد. در دنیای امروزی، جوانان گرفتارند. آنها چوب ناپرهیزیهایشان را می‌خورند. اگر می‌بینید هیپی‌گری و انواع و اقسام بدبختیها از سی یا چهل سال قبل تا به امروز در دنیای غرب ادامه دارد و گریبان خانواده‌ها و جوامع اروپایی و امریکایی را گرفته است، به جهت دوری از خدا و غفلت از استغفار و ناپرهیزی در ارتکاب گناهان است. این مسأله هم دلایل متعددی دارد. عمده اش آن است که این جوامع، جوانان خود را از لحاظ معنوی سیراب نمی‌کنند. جوان به دنبال سیراب شدن از سرچشمه‌ای زلال است و اگر آن سرچشمه را پیدا نکند، به انحراف مبتلا خواهد شد. امروز در دنیای غرب، حتی سیاستمداران متوجه این امر شده‌اند؛ هر چند آنها در مسائل مادی هوشیارند، اما در امور معنوی خواب سنگینی دارند و خیلی دیر متوجه انحرافات و اشکالات می‌شوند. لابد جریان این بیداری را در جراید یا در خبرها می‌خوانید. البته ما خبرهای بیشتری در این زمینه داریم و این هنوز اول کار است. سبلی که از گندابهای اخلاقی آنها به راه افتاده، هنوز به دامنه‌ها نرسیده است. به دامنه‌ها که برسد، تمدن غرب را ویران خواهد کرد و سعادت کشورهای غربی را که بر پایه مادی‌گری است، نابود خواهد ساخت. شاید این ویرانی را شما نسل نو و جوان به چشم ببینید، و این حادثه، بسیار دور نخواهد بود.

شما جوانان بحمدالله پاکید. جوانی که در فضای اسلام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تربیت شده، طهارت فطری سالم را داراست. عوامل ویران‌کننده این طهارت در جامعه ما بحمدالله نسبت به کشورهای دیگر و گذشته‌های کشور خودمان کم است. قدر این طهارت را بدانید و آن را حفظ کنید؛ در این صورت نورانیت آن را خواهید دید. هر جوانی که از گناه پرهیز داشته باشد و در رفتار معمولی خود، خدا را فراموش نکند و جهت خدایی را تا آن جایی که ممکن است، لحاظ کند، نورانیت آن را خواهد دید. اگر جوانی در درس خواندن و کارهای گوناگون، با خلوص قصد کند که برای کمال خود، خدمت به جامعه و اسلام و برای کمک به آینده این کشور، بکوشد، نتایج و نورانیت آن را در قلب خود می‌بیند. این امر آثار زیادی برای او در پی خواهد داشت. یکی از آثار، چیزی است که امروز به آن بسیار احتیاج داریم و این مطلب اصلی امروز من است. آن اثر، حفظ روحیه ایستادگی در مقابل دشمن و مبارزه با اوست. عزیزان من! این موضوع بسیار مهم است. عده‌ای خیال کردند در دنیایی که نظام سلطه بر آن مسلط است، یک فرد نظامی نمی‌تواند دم از فضیلت، معنویت، استقلال، اتکای به منابع انسانی و مادی خود و بی‌اعتنایی به دست اندازیهایی بیگانگان بزند و بی‌دردسر مشغول زندگی باشد. حال، حقیقت دهشتناک نظام سلطه را به اجمال عرض می‌کنم.

معنای نظام سلطه آن است که کشورها، ملتها و دولت‌ها یا باید سلطه‌گر باشند، یا سلطه‌پذیر. دنیا تا چند سال قبل، دو قطبی بود؛ یک طرف نظام غربی به سرپرستی و رهبری امریکا بود، یک طرف هم نظام شرقی به سرپرستی شوروی. این دو نظام، در صد مسأله هم با یکدیگر توافق داشتند. یکی از آن مسائل حفظ نظام سلطه بود. یعنی هر دو این را پذیرفته بودند که دنیا به دو منطقه تقسیم می‌شود. با هم توافق کرده بودند که هر دو طرف به یکدیگر کاری نداشته باشند و هر کدام نظام سلطه را در مجموعه خودش مستقر کند. امروز هم که یکی از این دو قطب فرو پاشید و از بین رفت، آن دیگری از فروپاشی رقیب عبرت نمی‌گیرد؛ بلکه در فکر دست اندازی و کسب میراث بازمانده از اوست. ببینید امروز چه غوغایی نسبت به اروپای شرقی در دنیا درگرفته و چه مسابقه‌ای بین کشورهای غربی برای تصرف کشورهای جدا شده از شوروی سابق، مثل کشورهای آسیای میانه برپا شده است! ببینید امروز در جمهوری



آذربایجان چه خبر است! امریکا از یک طرف، صهیونیستها از طرف دیگر و بعضی از اروپاییها هم از طرفی به میدان آمده اند. شاید امروز سر قضیه ارتباط با آسیای میانه، دهها یا صدها هزار انسان زیر فشار و تهدید مرگند؛ به این دلیل که نظام سلطه می خواهد این منطقه را هم مثل بقیه مناطق دنیا ببلعد.

امروز مظهر نظام سلطه، امریکاست. هر سیئه ای که در دنیا براساس نظام سلطه به وجود آید، حتماً بخشی از گناه آن به گردن امریکاست. معنای نظام سلطه آن است که اگر رژیم امریکا برای خود در نقطه ای از دنیا منافع فرض کرد، حق دارد در آن نقطه حضور قدرتمندانه نظامی پیدا کند و هر کسی را که با منافعش مخالفت کند، بکوبد. موضوع بر سر مشروع یا نامشروع بودن این منافع نیست. برای نظام سلطه فرق نمی کند؛ ولو این منافع بر خلاف همه پیمانهای بین المللی باشد. نظام سلطه، زمانی سلطه جوییهایی خود را مخفیانه انجام می دهد؛ زمانی هم با صراحت و وضوح اعلان می کند که فلان سازمان، دولت، جمعیت یا حرکت، با منافع ما تضاد داشته است و این بهانه حقی برای امریکا ایجاد می کند که آن سازمان، شخص، دولت و ملت را بکوبد. این قانون جنگل و نظامی غیرانسانی برخلاف فطرت انسان است. تنها کسانی از نظر سلطه گر مورد قبولند که سلطه پذیر باشند. اگر دولتی نفت، منابع، امنیت، اقتصاد، روابط خارجی و سیاستهای گوناگون کشور خود را در اختیار سلطه گر گذاشت و از او نظر خواست و مطیع او بود، برای سلطه گر خوشایند است و آن کشور را قبول دارد. برایش فرقی نمی کند که این دولت، دولت ظالم است یا عادل؛ حقوق بشر دارد یا ندارد؛ در آن کشور دموکراسی هست یا نیست؛ اسم پارلمان به گوش آن ملت رسیده یا نرسیده است. به منطقه خاور میانه نگاه کنید! دولتهایی که مورد قبول و اعتراف سلطه گران امریکایی اند، چگونه دولتهایی هستند؟ آیا از لحاظ فکری، سیاسی، حقوق بشر و دموکراسی رشد کرده اند؟ اصلاً معنای دموکراسی را می فهمند؟ مردم آنها معنای انتخابات را می دانند؟ آیا در این کشورها فضای نفس کشیدن وجود دارد؟ این موضوعات برای مسؤولین کشور سلطه گر - یعنی امریکا - اهمیتی ندارد. مهم این است که این کشورها تسلیم آن سلطه گرد و همین کافی است. اما اگر کشور، جمعیت و سازمانی با هر ملیت و خصوصیتی، تسلیم سلطه گر نشد، در هر کجای دنیا باشد در خور آن است که ضربه بخورد و مورد حمله قرار گیرد. درگیرها را ببینید! دوستیها و دشمنیها را ببینید! مقابله با نظام جمهوری اسلامی را مشاهده کنید! نظام سلطه گر در صورت تسلیم نشدن کشورها و ملتها، ارتکاب هر جنایتی علیه آنها را بلامانع می داند.

امروز همه پذیرفته اند که در دنیا دولتهایی وجود دارند که ظلم و ستم می کنند و عناصری از ملتهای مورد ظلم واقع شده هم، با آنها به مبارزه برمی خیزند. دنیا به عناصری چنین نه به چشم تروریست که به چشم مبارز نگاه می کند. امروز کسانی با دولت ظالم و اشغالگر و غاصب و خشن صهیونیستی مبارزه می کنند. جوان مؤمنی که چند روز پیش به دست مجرم و جنایتکار صهیونیستها و مزدورهایشان به خون غلتید، از جمله این کسان بود. جرم سازمان و جمعیتی که آن جوان به او منسوب است این است که با رژیم غاصب خانه خود، مبارزه می کند. البته به زعم صهیونیستها، جرم بزرگ دیگری که آن عناصر مبارز دارند، این است که دم از اسلام و تبعیت از امام می زنند و به صراحت افتخار می کنند که پیرو امام بزرگوار ما هستند. این دیگر جرم بسیار بزرگی است! مزدوران صهیونیست، آن جوان را به قتل رساندند. این هم چندان غیرطبیعی نیست. بدیهی است که رژیمی مثل رژیم تروریست اسرائیل، اگر به دشمنان خود دست پیدا کند آنها را می کشد. غیر از آن جوان هم اگر کسانی را پیدا کنند، به قتل خواهند رساند. قضیه تا این جا چندان خلاف انتظار نیست. ما از اسرائیل غیر از این انتظار نداریم؛ زیرا رژیمی تروریست است. لکن مهم این است که در دنیای غرب، هیچ کس این حرکت تروریستی را محکوم نکرد. این نظام سلطه است؛ چهره زشتی که امروز دنیا را پر کرده و بشریت در هر جای دنیا حق دارد علیه آن، مشت گره کند و فریاد بکشد. این سکوت، بسیار دردآور است. روزنامه نگاران، سازمانهای حقوق بشر، سیاستمدارانی که لقلقه زبانشان ترور و تروریسم است، به راحتی سکوت می کنند. رئیس جمهور امریکا در مقابل نمایندگان همه دولتها و ملتهای دنیا، با بی شرمی تمام،



جمهوری اسلامی را متهم به تروریست پروری کرده است. آنها این قدر در تهمت زدن، بی تقوا و بی ملاحظه اند. نه گزارشی دارند و نه دقتی در واقعیات. فقط به خاطر خوشامد صهیونیستها، راست یا دروغ، چیزهایی می گویند؛ آن وقت جنایات صریح تروریستی صهیونیستها را محکوم نمی کنند و به رو نمی آورند. این موضوع بسیار کریه و زشتی است که اگر کسی از وجود آن در دنیا غفلت کند، باید خود را غافل بداند.

اکنون نظام جمهوری اسلامی در مقابل این نظام سلطه قرار گرفته است. اساس کار جمهوری اسلامی، عبارت است از اداره ملت و کشور ایران براساس مفاهیم و ارزشهای الهی که از اسلام آموخته شده است. فرض بر این است که این ارزشها می تواند یک جامعه را سعادتمند کند؛ قطعاً هم چنین است و جامعه را سعادتمند خواهد کرد. اساس سعادت در یک جامعه عبارت است از این که آن جامعه بتواند مستقل زندگی کند، بیندیشد، سازندگی کند، در کمال استقلال راه خود را برود و هدف خود را انتخاب کند. پس استقلال، اساس این حرکت مهم اسلامی است. کشور ما براساس استقلال و عدم تسلیم، در مقابل نظام سلطه می ایستد. این کشور بدون مبارزه، تلاش و مجاهدت نمی تواند پیش برود. کسانی که خیال می کنند نظام جمهوری اسلامی چون در دوران سازندگی است، دیگر با دشمنان خود مبارزه نمی کند، بسیار غافلند. مگر دشمن می گذارد که ما سازندگی کنیم؟ دشمن نمی گذارد شما راه سعادت این ملت را پیش بگیرید و جلو بروید. مگر دشمن سلطه گر می تواند تحمل کند که ملتی مستقل باشد و دست سلطه گران را از زندگی خود کوتاه کند؟ آنها نمی توانند تحمل کنند. معارضة و حمله می کنند، انواع توطئه ها را به وجود می آورند؛ توطئه فرهنگی، اقتصادی، امنیتی - که امروز نسبت به کشور ما به شدت اعمال می شود - و چنانچه مقتضی و لازم بدانند، توطئه نظامی هم می کنند. وقتی کشوری هدف و راهی را دنبال می کند و مصمم است که آن را ادامه دهد، نایستی در مقابل دشمن تسلیم شود؛ بلکه باید مطامع و خواسته های غیر مشروع دشمن را به هیچ بگیرد. وقتی این ملت در مقابل چنین دشمنی قرار گرفت، ناگزیر است از خود دفاع کند. شما مجبورید از خود دفاع کنید.

عزیزان من! روح مبارزه و ایستادگی در مقابل دشمن، وقتی به طور کامل و سالم در شما قشر جوان باقی می ماند که تقوا، بازگشت به خدا و جهاد اکبر در وجود و زندگی تان بگنجد. اگر ما به جوانان توصیه می کنیم که طهارت، تقوا، استغفار، اجتناب از گناه، رو آوردن به خدا و توجه به معنویات را سرلوحه کارها قرار دهند، به این دلیل است که علاوه بر به همراه داشتن سعادت شخصی شما، کشور شما هم به جوانانی نیازمند است که بتوانند حقایق را درک کنند، در میدانها بایستند، توطئه دشمن را بشناسند و با آن مقابله کنند. دانشگاه، حوزه علمی و محیط علمی و تحصیلی جای این ایستادگی، مقاومت، هوشیاری و مبارزه است. این، انتظار از نسل جوان است.

بنده یک وقت عرض کردم دانشگاهها باید سیاسی باشند و دانشجو باید سیاسی باشد. معنای این حرف آن است که دانشجو باید قدرت تحلیل سیاسی داشته باشد تا جبهه بندیهای دنیا را بشناسد؛ تا بفهمد امروز دشمن کجاست و از کجا و با چه ابزاری حمله می کند. این، برای شما لازم است. اگر شما تلاش سیاسی، کار سیاسی، مطالعه و مباحثه سیاسی نداشته باشید، این توانایی را پیدا نمی کنید. البته توجه داشته باشید که دشمن از همین امر استفاده نکند. دشمن با کمال هوشیاری ایستاده است. امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام فرمود: «و من نام لم ینم عنه»؛ مراقب باشید که اگر شما غفلت می کنید، دشمن از شما غفلت نمی کند. دشمن با کمال هوشیاری مراقب است.

عرض کردم که نظام سلطه، مثل اختاپوسی خطرناک و مثل سرطان دنیا را گرفته است. کشور ما جزو نقاط سالم دنیا است. نمی گوئیم همه دنیا ناسالمند. ممکن است نقاط معدودی در دنیا سالم مانده باشند. کشور و دولتی که از نظام سلطه و کمند این عنکبوت خطرناک تننده در تار و پود ملتها و کشورها، سالم و برکنار مانده است، نظام جمهوری اسلامی است. طبیعی است که علیه شما بیدار باشند، فکر کنند و هر تلاشی انجام دهند. شما هم باید بیدار باشید. دانشجو، طلبه و دانش آموز باید بیدار باشد. بچه های دبیرستانی، دخترها و پسرها باید بیدار و هوشیار باشند. امروز از همه شما این انتظار هست. شما نسل برگزیده این کشورید. دشمن باید شناخته شود. این اولین قدم است.



بنده از قدیم به محیط دانشگاهها و دانشجویان، انس داشتم و به چنین جاهایی رفت و آمد می کردم. بسیاری از حرفها لازم است برای دانشجویان گفته شود. وظیفه ما هم نصیحت است. امروز یکی از مسائلی که دشمن بخصوص در محیط دانشگاه دنبال می کند، تهاجم علیه نظام روحانیت در کشور ماست. به این نکته توجه داشته باشید. این نکته، حرف امروز نیست. از روزی که نظام پهلوی بر سر کار آمد، دشمنان فهمیدند که اگر بخواهند به یکباره این کشور را تصرف کنند، نباید چیزی به نام دین و ایمان دینی در این کشور باشد و برای این که ایمان دینی به شکل سازمان یافته وجود نداشته باشد، باید بساط روحانیت برچیده شود. تا وقتی که روحانیت هست، در واقع یک سازمان مرکزی وجود دارد که مردم آن را به نام دین می شناسند و از طریق آن، سخن دین را می شنوند. دین را نمی توان از میان زندگی، دلها و مغزهای مردم زدود. سازمانی را که به هیچ یک از دستگاههای قدرت از لحاظ مالی متکی نیست، نمی شود به راحتی از میان برد. روحانیت برادران اهل سنت ما در کشورهای اسلامی، نان خور دستگاههاست و نمی تواند با دستگاهها مخالفت کند. روحانیت مسیحی هم چیزی شبیه به همین است. خصوصیت روحانیت شیعه این بوده که از لحاظ مالی و ارتزاق زندگی، به دستگاههای حاکم متکی نبوده است. لذا زبانشان باز بوده است. از صد سال پیش به این طرف، هر حرکت اصلاحی، مبارزه اجتماعی و سیاسی و هر تحول بزرگی در ایران اتفاق افتاده است، یا رهبران آنها روحانی بوده اند و یا روحانیت جزو رهبران آنها بوده است. تاریخ در مقابل ماست. دشمنان روحانیت در طول شصت سال اخیر، هر چه علیه روحانیت تلاش کرده اند، نتوانسته اند این موضوع را انکار کنند؛ چون متن تاریخ است. اولین ندای مشروطه از حلقوم علمای بزرگ بیرون آمد. در قضیه تنباکو، امتیازات دوران ناصرالدین شاه، ملی شدن صنعت نفت و مبارزه با رژیم پهلوی که منتهی به نهضت عظیم اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی شد نیز چنین بوده است. دشمن، این تاریخ را می داند. وقتی تشکیلاتی به نام دین و روحانیت شناخته شده، با مرکزیت و مسؤولیت مشخص و ریاست کسانی که جز با تقوا ممکن نیست به ریاست برسند، وجود دارد، کار دشمن سخت می شود.

ممکن است دشمنان، مراجع بزرگ تقلید را گاه از لحاظ علمی تخطئه کنند؛ اما از لحاظ تقوایی نمی توانند. مرحوم آیت الله بروجردی و مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم نمونه ای از این مراجع بزرگوارند. خدای متعال کسانی را که از لحاظ تقوا اشکال داشتند، رسوا کرد. فقاقت یک روش و شیوه استنباط است؛ علم است. این علم را باید آموخت. برای همه راه باز است که دین را یاد بگیرند و از آن استنباط کنند؛ اما استنباط از دین یک روش علمی دارد و کار عامیانه ای نیست. هر کس از هر جا رسید نمی تواند از قرآن و سنت استنباط کند. دانش اصلی روحانیت، فقاقت است. البته فلسفه و عرفان اسلامی نیز هست که هر دو به معنای وسیع فقاقت، داخل در فقاقتند. اگر روش فقاقت را از میان بردارند، دیگر چیزی از دین باقی نمی ماند. عده ای از آن طرف می آمدند و دین را با تفکر مارکسیستی تفسیر می کردند. این عده ظاهر اسلامی و باطن مارکسیستی داشتند و از این جهت منافق بودند. وقتی کتاب آنها را در مقابل کتابهای فکری و نوشته های ایدئولوژیک حزب توده و گروههای کمونیستی می گذاشتیم، با هم می زدند. این شباهتها در زمینه های اقتصادی، تاریخ، فلسفه تاریخی و اقتصاد سوسیالیستی چشمگیرتر بود. تفاوت در این بود که این عده اسم خدا و پیغمبر را به کتابهایشان اضافه کرده بودند. وقتی دین، مفسر و متصدی و متولی رسمی نداشته باشد، کار به این جا می رسد که عده ای از راه می رسند و دین را با تفکر مارکسیستی و یا دمکراسی سرمایه داری غربی تطبیق می دهند. امروز در دنیا کسانی هستند که اسلام - و نه مطلق دین - را درست با آنچه که شرکتها و کمپانیهای بزرگ می خواهند، تطبیق می دهند. اگر روحانیت وجود داشت، این طور نمی شد. البته همواره روحانیت احتیاج به اصلاحات داشته است. امام بزرگوار ما در اوایل انقلاب درباره روحانیت و لزوم وجود آن و حمله به کسانی که می خواستند ریشه روحانیت را بزنند، صحبت کردند. در اثنای صحبت، مطلبی با این مضمون افزودند: در میان روحانیت کسانی هستند که ظلم است اسم روحانی بر آنها بگذاریم. بعد این مصراع را خواندند: «ای بسا



خرقه که مستوجب آتش باشد». واقعاً همین طور است. روحانی داریم؛ اما اساس روحانیت امری لازم است. برای حفظ دین، ایمان دینی در جامعه لازم است. دشمن این مطلب را زودتر از همه فهمید.

یکی از بزرگترین مسؤولیتهای رضاخان، برچیدن بساط روحانیت برای نابود کردن دین بود. بنابراین به مجرد این که قدرت پیدا کرد، در سالهای 1313 و 1314 شروع به برچیدن بساط روحانیت کرد. اقدام رضاخان، قلدرانه بود. خیال می کرد با قلدری می تواند کارهای خود را پیش ببرد. گذاشتن عمامه، پوشیدن لباس بلند و اسم و حوزه آخوندی را ممنوع کرد. حوزه های قم و مشهد را تا آن جا که می توانست - به خیال خود - متلاشی کرد. البته نتوانست. امام عزیز ما جزو طلبه های آن دوران بودند؛ همان دورانی که قرار بود روحانیت را شدت فشار و خفقان رضاخانی به کلی نابود کند. اما روحانیت نه تنها نابود نشد، بلکه کسانی مثل امام بزرگوار را به وجود آورد. من خود از امام شنیدم که می گفتند: «در قم، ما صبح زود از مدرسه یا خانه بیرون می آمدیم و به باغهای سالاریه می رفتیم که در آن زمان یک فرسخ تا شهر فاصله داشت. در آن جا زیر درختها مشغول درس و بحث و مطالعه می شدیم. هنگام غروب وقتی که هوا تاریک می شد برمی گشتیم که مأمورین رضاخان ما را نبینند!» این طور درس خواندند. این قدم اول بود. در دستگاه رضاخانی، فقط رضاخان نبود. عده ای از به اصطلاح ادبا، اندیشمندان و ایدئولوگهای دستگاه رضاخانی هم بودند که طراحی می کردند و فکر می دادند. وقتی دیدند فشارها کارگر نشد، با پول و پشتیبانی واداره فرماندهی و سیاستگذاری رضاخانی، طرح دیگری ریختند. این طرح عبارت از درست کردن بساطی به نام مؤسسه «وعظ و خطابه» در تهران بود. متأسفانه این مطالب را نسل جوان نمی داند. تأسیس مؤسسه «وعظ و خطابه» به سالهای 1316 و 1317 - یعنی دو یا سه سال بعد از شروع قلع و قمع روحانیت - برمی گردد. تأسیس این مؤسسه برای آن بود که هر کس می خواست روحانی بماند، می توانست تحت نظر این مؤسسه که وابسته به رضاخان بود، روحانی باقی بماند! به عبارتی آخوند باشد؛ اما آخوند رضاخانی، درباری و در خدمت سیاستهای استکبار باشد. البته آن مؤسسه اساتید خوبی داشت. من نشریات مؤسسه «وعظ و خطابه» را در سالهای 1338 و 1339 از اول تا آخر مطالعه کردم. مطالب بسیار خوبی در زمینه های دین شناسی، ادیان باستانی و ادیان معاصر داشت. آنها اساتید برجسته ای را جمع کرده بودند و از لحاظ مطلب، کمبودی نداشتند. تنها هدف آنها این بود که سازمان روحانیت وجود نداشته نباشد. مطالب دینی این مؤسسه به وسیله غیر متخصصین نوشته شده بود. تاریخ ادیان و فلسفه دین از جمله علمی بود که می شد روی آن کار کرد؛ اما هدف آنها برچیدن سازمان روحانیت در دوران رضاخان بود. بعد که رضاخان قلع و قمع شد، مردم با احترام تمام و آغوش باز روحانیون را پذیرا شدند، حوزه های علمیّه شلوغ شد و مراجع تقلید مورد تجلیل و تقدیس مردم قرار گرفتند. بر اثر سختگیریهای قبلی، دستگاه محمدرضا همان سیاست را با شکلهای دیگری پیش گرفت. بنده در طول عمر طلبگی خود تا دوران پیروزی انقلاب، چندین مورد از نقشه های دستگاه پهلوی را دیده بودم و می شناختم. آخرین آنها در دهه پنجاه، تشکیل سازمان اوقاف به شکل دلخواه پهلوی و کشیدن روحانیت به زیر چتر سازمان اوقاف بود. این، سیاستی بود که سالها دنبال شد.

کسانی بر حسب گمان و طبق اطلاعات ما، انگیزه هایی از قبیل انگیزه های رژیم پهلوی ندارند و علی الظاهر جزو خودیها و مسلمانند. اما متأسفم از این که می بینم این افراد، امروز همان حرفهایی را می زنند که روزی رژیم رضاخان و محمدرضا با انواع و اقسام سیاستها و تدبیرها می خواست به کرسی بنشانند. چرا باید این طور باشد؟ روحانیت یک نهاد اصلی در نظام اسلامی است. اگر روحانیت و طلبه های معمم نبودند، این انقلاب شکل نمی گرفت. شانزده سال - از سال 1341 تا سال 1357 - طلبه ها به سرتاسر کشور سفر می کردند و در هر شهر و روستا و منطقه ای - حتی در پادگانهای ارتشی - اسلام و مبارزه علیه رژیم را تبلیغ می کردند. دستگاه حکومتی هم نمی توانست مانع آنها شود. با یک طلبه چه می توانستند بکنند؟ همه حقوق ماهانه ای که طلبه یک لاقبا از حوزه علمیّه می گرفت، به قدر حقوق پنج روز یک کارمند دون پایه بود. یک رژیم ستمگر با چنین آدمی چه می توانست بکند؟ او



را به زندان می انداختند. تاجر نبود که پول و سرمایه اش را مصادره کنند. کارمند دولتی نبود که حقوقش را ببرند. به زندان می رفت و مردم بیشتر به او علاقه مند می شدند. لذا رژیم نمی توانست کاری بکند. نیروی طلبگی روحانیت با همین سازمان رسمی و با استفاده از اعتقاد عمیق مردم به خود، به سراسر کشور می رفت و نهضت، امام، مبارزه، جمهوری اسلامی و ضدیت با استکبار را تبلیغ می کرد و معنای استکبار را به همه می فهماند، والا مردم آمریکا را نمی شناختند. مردم ایران سالهای متمادی از سیاست دور افتاده بودند. روحانیون جوان در گوشه و کنار کشور این شناخت را به مردم تزریق کردند. آن روزها جوانان دانشجو و دانشگاهی بسیاری، از تبلیغات روحانیون استفاده کردند. آن روزها ایادی استکبار به روحانیون مؤثر و فعال می گفتند: شما دانشجویان را همراه می کنید! گمراهی از نظر آنها این بود که روحانیون مردم را به مبارزه می کشاندند. تأثیر روحانیت تا به این حد است. امروز هم گره گشای مشکلات کشور و بازکننده گره های ریز، روحانیون هستند. در دوران جنگ، وقتی یک روحانی به جبهه می رفت، بر دیگر رزمندگان تأثیر می گذاشت. بچه های جبهه ای پیش ما می آمدند و اگر در جایی روحانی نبود گله می کردند؛ اگر بود ستایش می کردند. اگر یک انسان، شغل، زندگی و همه چیز خود را وقف تبیین دین و معارف دینی و روحیه ایمانی کند، جامعه را به تعالی می رساند. چرا بعضی کسان این حقیقت را نمی فهمند؟

اگر امروز کسی با روحانیت مقابله کند، بیش از همه دل صهیونیستها و آمریکا را شاد کرده است. اگر جایی صدایی بلند شود، برای آن صدا از همه رسانه های صهیونیستی غریو تشویق و احسنت و آفرین بلند می شود. چون آنها به فنای روحانیت دل بسته بودند و نبود روحانیت را می خواهند. اینها فتنه است. این گونه حرف زدن و حقایق را واژگون فهمیدن و آن را منتشر کردن، فتنه است. من باید کسانی را که ملتفت نیستند و نمی فهمند، نصیحت کنم. نمی توانم باور کنم و به خود بقبولانم که این افراد، عن عمد این کار را می کنند، والا اگر معلوم شود که این افراد - خدای نکرده - از روی غرض و سوء نیت این کارها را انجام می دهند، نظام اسلامی توی دهانشان خواهد زد.

روحانیت خدمتگزار مردم است. نهادی کم توقع، کم نصیب و کم سهم از دنیا است. بنایی بر دنیا و هدف دنیا ندارد. البته در بین روحانیون، افراد بد، ناباب و خائن بوده اند. امروز هم هستند، نه این که نیستند. ما هم از افراد نابابی که در روحانیت هستند، خبر داریم. بعضی از آنها، دلها را خون کردند. دل امام و نیکان خود را خون کردند. اما این نباید موجب شود که سازمان و تشکیلات روحانیت زیر سؤال برود. عناصر ناباب در روحانیت، اغلب کسانی هستند که از راه صحیح و روحانیت منحرف شده اند، والا روحانیتی که در راه مستقیم امام بزرگوار حرکت می کرده، بحمدالله خوب است. امیدواریم خدای متعال همه ما را هدایت کند و توفیق عطا فرماید و مشمول فضل و رحمت خود قرار دهد. شما جوانان عزیز را به خدا می سپارم و امیدوارم که خداوند از شر دشمنان و شیاطین حفظتان کند و ان شاءالله شما را ذخیره نظام اسلامی برای آینده قرار دهد.

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته